

الدرس الثالث برگرد

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا

عَلَيْطَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

﴿ثَلَاثُ قِصَصٍ قَصِيْرَةٍ (بِتَصْرِفٍ)

سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. احترام الأطفال: احترام به کودکان

ذاتِ یومِ کانَ رَجُلٌ جالِساَ عِنْدَ رَسولِ اللهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحَظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَيِ النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ
الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرِحَ رَسولُ اللهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

روزی مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشست. و بعد از چند لحظه پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَيِ النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يَجْلِسْهَا عِنْدَهُ. فَانزَعَجَ
رَسولُ اللهِ ﷺ وَ قَالَ: لِمَ تُفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟^{۲۲}

و اندکی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به سوی پدرش رفت. اما پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاندید. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد، و فرمود: «چرا میان کودکان فرق می‌گذاری؟»

دَمِ الرَّجُلِ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و وی را نزد خودش نشاند.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسولِ اللهِ ﷺ أُخْتُ مِنَ الرَّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.

فرستادهٔ خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت. (خواهر شیری داشت که نام او شیما بود.)

كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ تُلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در خردسالی (در حالی که خردسال بود) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَدْبِقِ لَنَا مُحَمَّدًا مَفْعُولٍ حَتَّى أُرَاهُ^{۲۳} يَافِعًا وَ أَمْرَدًا^{حَال}

ای پروردگار ما، محمد را برای ما نگه دار تا او را در حالی که نوجوانی کم سن و سال است و سیبیلش درآمده بینم

وَ كَانَ النَّبِيُّ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ؛ پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود؛

^{۲۲} لَمْ تُفَرِّقْ: چرا فرق می‌گذاری؟ / لَمْ تُفَرِّقْ: فرق نگذاشتی (لم + مضارع = معادل ماضی منفی)

^{۲۳} حَتَّى أُرَاهُ: تا او را بینم (أُرَى + هـ).

برگرد درک مطلب

قَمَرَتِ الْأَيَّامَ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشِّيمَاءُ أُسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛^{حال}
روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به دست مسلمانان اسیر شد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الرُّضَاعَةِ...»
و به آنها گفت: «من خواهر شیری پیامبرم...»

قَلَمَ يُصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذَهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَأَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجَلَسَهَا عَلَيْهِ، وَ خَيْرَ كُنْهَا بَيْنَ
الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّزَةً^{حال} أَوْ الْعُودَةَ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً.^{حال}

پس آنها حرف او را باور نکردند (نپذیرفتند) و او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و بالاپوش خود را برایش پهن کرد؛ سپس او را بر آن نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا با سلامتی و خوشنودی نزد قومش بازگردد. (بین ماندن همراه او با عزت یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت مخیر کرد)

فَأَخْتَارَتِ الشِّيمَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.

پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و او را با عزت نزد قومش فرستاد.

برگرد درک مطلب

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أُخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَيَّنَّتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.

پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام فرا خواند و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد پس مسلمان شدند.

خبر کان ۱ خبر کان ۲

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. الْعَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرمرد نیکوکار

مفعول صفت (اسم) صفت (الجمله بعد النكرة)

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ «كِسْرَىٰ أُنْشُرَاوَانُ» فَلَاحًا عَجُوزًا يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:

در روزی از روزها پادشاه ایران خسرو انوشیروان کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کاشت، پس شگفت زده شد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أ تَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّىٰ تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!

ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!

آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟! (آن تنها پس از ده سال میوه می‌دهد؟)

۲ خَيْرٌ: [تَخْيِيرًا] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیر کرد. تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- خیار: در این عبارت «اختیار، آزادی، اظهار میل». خیار جمع خیر به معنای «بهترین» هم داریم.

فَاعِل مَفْعُول فَاعِل مَفْعُول
 فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَحَنَّنُوكُنَّا مِنْ ثَمَارِهَا، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَارِهَا الْآخَرُونَ.^{۲۵}
 پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا دیگران از میوه‌هایش بخورند.

مبتدا خبر (فعل ماضی، متعد) مفعول مفعول نایب فاعل مفعول حال (اسم) مفعول
 فَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَثْفَ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ قَرِحًا: «مَا أُسْرِعَ إِنْ مَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةَ!»^{۲۶}

پس انوشیروان گفت: «آفرین بر تو ای پیرمرد (شیخ، بزرگ)!» و دستور داد که به کشاورز هزار دینار داده شود (بدهند). پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «میوه دادن این درخت چقدر سریع است!»

برگرد درک مطلب

مَفْعُول فَاعِل مَفْعُول مَفْعُول صَفْت
 فَأَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانُ كَلَامَهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أَثْفَ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی در آورد (از سخن او خوشش آمد) و دوباره (بار دوم) دستور داد هزار دینار دیگر به او بدهند.

مَعَادِل لای نفی جنس مَفْعُول حال (فعل)

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هیچ کسی نیست که نهالی بکارد، مگر این که خداوند به اندازه آنچه از میوه (میوه‌ای که) آن درخت بیرون آید، برایش پاداش بنویسد.

مُضَاف إِلَيْهِ

مفرد فِئَال: فِئَالَة
 مثالهای دیگر:
 فِئَالَة: فِئَالَة
 عَجَائِب: عَجَائِبَة
 رِذَائِل: رِذَائِلَة
 كِبَائِر: كِبَائِرَة

مَفْعُول مَفْعُول صَفْت
 هُمَا يَغْرِسَانِ فِئَالٌ فِي بَدَايَةِ حَيَاتِهِمَا الْجَدِيدَةِ.
 آنها ابتدای زندگی جدیدشان نهال‌هایی می‌کارند.

بَرَكَةٌ الْمَعْجَمُ

| | | |
|--|---|--|
| <p>الْعُودَة: برگشتن = الرجوع غَرَسَ -: کاشت الْغَرْسُ: نهال، کاشتن نهال غَلِيظُ الْقَلْبِ: سنگدل الْفَسِيلَة: نهال «جمع: الْفَسَائِلُ» الْفِطْرُ: تندخو لَاعَبَ: با ... بازی کرد لَنْتَ: نرم شدی (ماضي: لَانِ، مضارع: يَلِينُ) مَا أُسْرِعَ: چه شتابان است! مَرَّ -: گذر کرد (مضارع: يَمْرُ) الْمَعْرَزُ: گرمی الْيَافِعُ: جوان کم‌سال</p> | <p>انْفِضَّ: پراکنده شد (مضارع: يَنْفِضُ) الْجَوْزُ: گردو حَضَنَ -: در آغوش گرفت خَيْرَ: اختیار داد دَافِعُ: دفاع کرد دَعَتْ: مؤنث «دعا» (دعوت کرد) رَاحَ -: رفت = دَهَبَ الرِّدَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها الرِّضَاعَة: شیر خواری الشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوا «جمع: الشَّيُوخُ» الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن «جمع: الْعَجَائِزُ»</p> | <p>أَبَقِي: نگه‌دار (أَبَقِي، يَبْقِي) الْإِثْمَارُ: میوه دادن أَثْمَرُ: میوه داد اخْتَارَ: برگزید = انتخب (مضارع: يَخْتَارُ) أَعْتَقَ: آزاد کرد الْإِعْزَازُ: گرمی داشت «بِإِعْزَازٍ: با عزت» أَكْرَمَ: گرمی داشت الْإِقَامَة: ماندن الْأَمْرُدُ: پسر نوجوانی که سبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیآورده است. أَمَلٌ -: امید داشت انْزَعَجَ: آزرده شد</p> |
|--|---|--|

^{۲۵} آخر (وزن أفعال) اسم تفضیل / دیگر / مفهوم: دیگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند
^{۲۶} أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَثْفَ دِينَارٍ: فعل مضارع مجهول، الْفَلَّاحُ: نائب فاعل / أَثْفَ: مفعول و منصوب علامته فتحه منظور: چقدر سریع این درخت میوه داد!
^{۲۷} أَعْجَبَ: به شگفتی واداشت، به شگفتی در آورد؛ أَعْجَبَ أَنْوَشِرَوَانُ كَلَامَهُ: انوشیروان از سخن او خوشش آمد.
^{۲۸}

حَوْلِ النَّصِّ بَرَكِد

کھ. أ. أُجِبَ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ. اسم فاعل اسم فاعل

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

۲- كَمْ دِينَارًا أَمَرَ أَنْوَشِرَوَانُ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ؟ - أَمَرَ أَنْ يُعْطَى الْفَلَّاحُ أَلْفُ دِينَارٍ
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به کشاورز هزار دینار داده شود.

۳- مَنْ أَيُّ شَيْءٍ أَنْزَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ - أَنْزَعَ مِنْ فَعْلٍ رَجُلٍ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، فَفَرَّقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ يَا أَنْزَعَ مِنْ فَعْلٍ الرَّجُلِ وَتَفْرِيقِهِ بَيْنَ أَطْفَالِهِ

پیامبر از چه چیزی آزرده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

۴- مَاذَا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می‌کاشت؟ - نهال گردویی را می‌کاشت.

۵- مَنْ قَبْلَ الْوَالِدِ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبْلَ الْوَالِدِ ابْنُهُ.
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَأُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

۱- دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ أَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ. ✓
شیما قبیله‌اش را بعد از اینکه پیامبر ﷺ آزادش کرد به اسلام دعوت کرد.

۲- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فَطًّا لَأَنْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ. ✓
اگر پیامبر تندخو بود، بی گمان مردم از پیرامونش پراکنده می‌شدند.

۳- الْأَهْتِمَامُ بِغَرْسِ الْأَشْجَارِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِّنَّا. ✗
همت ورزیدن (اهتمام ورزیدن) به کاشت درختان بر هر فردی از ما واجب و بایسته است.

۴- كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيرَانَ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ. ✗
انوشیروان یکی از پادشاهان ایران صد سال پیش بود.

۵- تُثْمَرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً. ✗
درخت گردو معمولاً بعد از دو سال میوه می‌دهد.

۶- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ. ✓
پیامبر کودکان را دوست می‌داشت.

ه اَعْلَمُوا ه برگرد

أُسلوبُ الاستثناء

به این جمله دقت کنید.

«حَضَرَ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

■ کلمه «حامداً» در جمله بالا مستثنی، «الزَّمْلَاءُ» مستثنی منه^{۱۶} و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود.

| حَضَرَ | الزَّمْلَاءُ | فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ | إِلَّا | حَامِداً |
|--------------|--------------|----------------------------|--------------|----------|
| | مستثنی منه | | ادات استثناء | مستثنی |
| الزَّمْلَاءُ | حَضَرُوا | فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ | إِلَّا | حَامِداً |
| مستثنی منه | | | ادات استثناء | مستثنی |

مثال دیگر: **كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.**

مستثنی منه ادات استثناء مستثنی

که اِخْتِزْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْعِبْرَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القَصَص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)
وجه: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۱﴾﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)
إِبْلِيسَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ

فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تُحَفُّ الْعُقُولُ: ص ۹

در روز رستاخیز، هر دیده‌ای جز سه چشم، گریان است: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

ثَلَاثَ: الْمُسْتَثْنَى / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

^{۱۶} مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْأَمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءُ» مستثنی منه است.

^۲ مَحْرَمَةٌ: ج مَحَارِم [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

۴- كُلُّ وَعَاءٍ ۵ يَضِيقُ ۶ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَسَعُ ۷. الإمام علي عليه السلام
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود (نهند). تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که فراخ می‌شود.
وعاء: المُسْتَثْنَى / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخِّصُ ۸ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا ۹. مَثَلًا عَرَبِيًّا
هرچیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود پر بها و گران می‌شود.
الأدب: المُسْتَثْنَى / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.
به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (همی‌دانند)
عَطِيَّةً: المُسْتَثْنَى / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: زَمِيلَاتٍ

۷- حَلَّ الطَّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.
دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.
مَسَائِلَ: المُسْتَثْنَى / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: مَسْأَلَةٌ

۱. سَهَرَ -: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. أَخَشِيَّةٌ: پروا ۵. أَلْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الأوعية»
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ۸. رَخِّصَ -: ارزان شد ۹. غَلَا -: گران شد ≠ رَخِّصَ

یک نکته در ترجمه:

هنگامی است که پیش از **إلا** جمله منفی آمده و **مستثنی منه** ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

ما شاهدتُ في المكتبةِ إلا کاظماً. ← در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

تفاوت **إلا** با **إن+لا** و **ألا** با **ألا**

لَا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقَّ. (إلا: أداة استثناء + اسم)
هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ <(إلا: أداة حصر + اسم)
إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ أَلَّا يَسْبُوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.
(أَنْ + لای نفی + يَسْبُونَ) که أَنْ ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.
یا إبليسُ ما لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
(أَنْ + لای نفی + تَكُونَ) که أَنْ ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحه تغییر کند.
أَلَّا تَعْلَمُ أَنَّ فِسِيلَةَ الْجَوْزِ لَا تُثْمَرُ عَادَةً.
(أُ به معنی آیا + لای نفی + تَعْلَمُ)
أَلَّا يَا أَيُّهَا السَّاقِي آدِرْ كَأَسَا وَ نَاوِلْهَا.
(أَلَّا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبيه و آگاهی است)

جملات دارای **إِذَا** در کتاب درسی:

جمله ای که با **إِذَا** شروع شده باشد،
در ترجمه از تعبیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم.
إِذَا النَّاسُ لِأُمِّ وِ لِأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.
إِذَا الْفَخْرُ بِعَقْلِ ثَابِتٍ وِ حَيَاءٍ وِ عَفَافٍ وِ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.
إِذَا الْعِزَّةُ لِلَّهِ وِ لِرَسُولِهِ وِ لِلْمُؤْمِنِينَ. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.
إِذَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.
إِذَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

📌 نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه تا در ترجمه جمله دارای **إِلَّا**، از تعبیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم.

- ۱) جمله منفی باشد (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هَل) یا لای نهی
 - ۲) مستثنی منه حذف شده باشد
- یعنی کلمه بعد از **إِلَّا** را نتوانی از چیزی جدا کنی
یا نقص در ارکان جمله قبل از **إِلَّا** (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از **إِلَّا** ناقص باشد
یا هنگام ترجمه، جمله با حذف **إِلَّا** زیبا و کامل بشود.

تنها + کلمه بعد از **إِلَّا + فعل مثبت**

کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از **إِلَّا + فعل منفی**

ترجمه
إِلَّا با فعل منفی

ما نُرْسَلُ الْأَنْبِيَاءُ
فعل منفی مفعول
إِلَّا **أداة استثناء**
مُبَشِّرِينَ و مُنذِرِينَ.
حال

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

که **إِخْتِيزَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.**

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَّ لَهْوٌ...﴾ الأنعام: ۳۲
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / **مستثنی منه ذکر نشده**

۲- ﴿... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷
تنها گروه کافر آرزو رحمت خدا نومید می‌شوند. / **مستثنی منه ذکر نشده**
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَّ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴿ العنصر: ۳ و ۲
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند... / **اسلوب استثناء - مستثنی:**
الَّذِينَ / مستثنی منه: الإنسان

^{۳۱} ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد.

^{۳۲} خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

- ۴- حَضَرَ جَمِيعَ الطَّلَابِ فِي صَالَةِ الامْتِحاناتِ إِلَّا جَواداً.
به جز جواد همه دانش‌آموزان در سالن امتحانات حاضر شدند. / اسلوب استثنا / مستثنی: جمیع / مستثنی منه: جواداً
- ۵- شارَكَتُ فِي جَمِيعِ المَبَارِياتِ إِلَّا كَرَّةَ المُنْصَدَةِ.
به جز تنیس در همه مسابقات شرکت کردم. / اسلوب استثنا / مستثنی: کتاب / مستثنی منه: کتاباً
- ۶- قَرَأْتُ الكِتابَ التَّارِخِيَّ إِلَّا مَصادرَهُ.
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم. / اسلوب استثنا / مستثنی: مصادر / مستثنی منه: الکتاب
- ۷- اشْتَرَيْتُ أنواعَ الفَاكِهَةِ إِلَّا الأناناسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنا / مستثنی: الأناناس / مستثنی منه: أنواع

که التمارین برگرد

● التمرین الأول: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُناسِبَةٍ لِلتَّوضِيحاتِ التَّالِيَةِ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- صَبِي قَبْلَ سَنِّ البُلُوغِ.
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. الأمرود
- ۲- جَعَلَهُ حَرًّا وَّ أخرجَهُ مِنَ العُبُودِيَّةِ.
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد أعتق
- ۳- الرِّجُلُ أَوْ المَرَأَةُ الكَبِيرَةُ فِي السَّنِّ.
مرد و زن بزرگسال. ← پیر زن و پیر مرد العجوز
- ۴- قِطْعَةٌ مِنَ قِماشٍ يَلْبَسُ فَوْقَ المَلابِيسِ، كَالعِباءَةِ.
تکه ای از پارچه که همچون عبا روی لباسها پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها الرداء
- ۵- مَرَّةً قَشَرُها صَبًّا^۱ و غَيْرَ صالِحٍ لِلأَكْلِ، يَكسِرُ لِتناولِها.
میوه ای که پوستش سخت و سفت و غیر قابل خوردن است و برای خوردنش شکسته می‌شود. ← گردو الجوز

● التمرین الثاني: اِقْرَأِ النِّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الكَلِماتِ الحَمراءِ. برگرد

- دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كانَ فِي المَسْجِدِ جَماعَتانِ.
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.
- جَماعَةٌ يَتَفَقَّهونَ^۲، وَ جَماعَةٌ يَدْعونَ اللَّهَ وَ يَسألونَهُ.
گروهی دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.
- فقال: **كلا** الجَماعَتينِ إلی خَير. أَمَّا هؤُلاءِ فَيَدْعونَ اللَّهَ؛
پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

^{۳۳} مصادر: منابع

و أما هؤلاء فَيَتَعَلَّمُونَ وَيُفْقَهُونَ الْجَاهِلَ. هؤلاء أَفْضَلُ. بالتَّعْلِيمِ أُرْسِلَتْ.
و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانا می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ هُمْ مَعَهُمْ.
سپس با آنها نشست.

- ۱- الصَّلْبُ: سخت و سفت
۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۶ / منية المرید، ص ۱۰۶ (بتصرف)
۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت
۴- فَقَّهَ: دانا کرد، دانش آموخت
۵- قَعَدَ: نشست

□ و الآنُ أَجِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لماذا جاءتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِدُونِ أَلٍ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ مَعَ أَلٍ؟
مَسْجِدٍ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / الْمَسْجِدِ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس اسم شناخته شده، با ال آمده و معرفه است.

۲- ما هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

التَّعْلِيمِ: اسم مصدر، مفرد مذکر، معرفه به ال
الْجَاهِلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم فاعل، معرفه به ال
الْأَفْضَلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- أَكْتُبُ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صِيغَتَهُمَا وَ بَابَهُمَا؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُونَ) ثلاثی مزید من باب تَفَعَّلَ
أُرْسِلْتُ: فعل ماضٍ، متکلم وحده، ثلاثی مزید من باب افعال

۴- أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطًّا:

اللَّهُ: مضاف الیه و مجرور بالكسرة ◀ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ.
اللَّهُ: مفعول و منصوب بالفتحة ◀ يَدْعُونَ اللَّهَ
خَيْرٍ: مجرور به حرف جر بالكسرة ◀ كَلَامُ الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَيَّ خَيْرٌ
الْجَاهِلِ: مفعول و منصوب بالفتحة ◀ يَفْقَهُونَ الْجَاهِلَ
أَفْضَلُ: خبر و مرفوع بالضممة ◀ هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ

۵- أَكْتُبُ مُتْرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنَ» فِي النَّصِّ؟
جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بُعِثْتُ = أُرْسِلْتُ ؛ أَحْسَنَ = أَفْضَلُ

۶- أَكْتُبُ جَمْعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٍ» وَ «جَاهِلٍ» وَ «أَفْضَلٍ» وَ «تَعْلِيمٍ»:
رَسُولٍ - جَاهِلٍ - أَفْضَلٍ - تَعْلِيمٍ

● التمرین الثالث: عین الکلمة الغریبة فی کُل مجموعة مع بیان السبب. برگرد

(۱) أیافع أشاب الأمرد العجوز أوعاء

أیافع (جوان کم سن و سال) / أشاب (جوان) / الأمرد (نوجوان) / العجوز (پیر) / أوعاء (ظرف)

(۲) الرصيد الرداء الفستان القميص السروال

الرصيد (اعتبار مالی، شارژ) / الرداء (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه ها کَشَنَد) / الفستان (پیراهن زنانه) / القميص (پیراهن) / السروال (شلوار)

(۳) الأفراس القصير الكلاب الذئاب الأسود

الأفراس (اسب ها) / القصير (کوتاه) / الكلاب (سگ ها) / الذئاب (گرگ ها) / الأسود (شیرها)

(۴) الإخوة الأمهات الأجداد الآبار الأخوات

الإخوة (برادران) / الأمهات (مادران) / الأجداد (پدران) / الآبار (چاه ها) / الأخوات (خواهران)

(۵) القشر القبط الجذع الغصن الثمر

القشر (پوست) / القبط (تندخو) / الجذع (تنه) / الغصن (شاخه) / الثمر (میوه)

(۶) الفستق الجوز النوم العنب التفاح

الفستق (پسته) / الجوز (گردو) / النوم (خواب) / العنب (انگور) / التفاح (سیب)

● التمرین الرابع: صَع المتراذفات و المتضادات في مكانها المناسب. برگرد

غلا الشراء اتسع قدر الداء الصبي راح الأعوام أعطى الروح صار الشمال
البيع رخص ذهب السنين أصبح الرحمة اليمين المرض استطاع أخذ الولد ضاق



| | | | |
|------------------|------------------|----------------|---------------|
| غلا رخص | الشراء ≠ البيع | اتسع ≠ ضاق | أعطى ≠ أخذ |
| گران شد ارزان شد | خرید فروش | گشاد شد تنگ شد | داد گرفت |
| الشمال ≠ اليمين | قدر = استطاع | الداء = المرض | الصبي = الولد |
| چپ راست | توانست | بیماری | پسر |
| راح = ذهب | الأعوام = السنين | الروح = الرحمة | صار = أصبح |
| رفت | سالها | رحمت | شد |

● التمرین الخامس: برگرد

أ. تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ.

| | | | |
|-----------------------------------|---------------------------|---|----------------------------------|
| لم يَنْفَتِحْ: گشوده نشد | ۷. انْفَتَحَ: گشوده شد | رَجَاءٌ، اقْتَرَحْنِ: لطفاً، پیشنهاد بدهید | ۱. تَقْتَرِحْنِ: پیشنهاد می‌دهید |
| لا نَنْظَاهِرُ: واهمود می‌کنیم | ۸. تَظَاهَرَّ: وهمود کرد | لا تَبْتَعِدْ: دور نشو | ۲. تَبْتَعِدْ: دور می‌شوی |
| سَنَتَوَكَّلُ: توکل خواهیم کرد | ۹. تَوَكَّلَ: توکل کرد | أَسْرَعُ: بشتاب | ۳. تُسْرِعُ: می‌شتابی |
| عَلَّمَنِي: به من آموزش بده | ۱۰. عَلَّمَ: آموزش بده | أَعْتَذِرُ: پوزش می‌خواهم | ۴. يَعْتَذِرُ: پوزش می‌خواهد |
| لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت | ۱۱. يَرْجِعُ: بر می‌گردد | لا يِقَاتِلُ: نباید بجنگد | ۵. قَاتَلَ: جنگید |
| لَيَنْجِحُ: باید موفق شود | ۱۲. يَنْجِحُ: موفق می‌شود | ما اسْتَهْلِكُنَا: مصرف نکردیم | ۶. اسْتَهْلِكُ: مصرف کرد |

ب. تَرْجِمِ الْأَسْمَاءَ.

| | | | |
|--------------------------------------|---------------------------|----------------------------------|----------------------|
| الْإِحْتِفَالَاتُ: جشن‌ها | ۷. احْتَفَلَ: جشن گرفت | الْكَابِرُ: بزرگان، بزرگ‌تران | ۱. كَبُرَ: بزرگ شد |
| الْمُسْتَمْعِينَ: گوش فرا دهندگان | ۸. اسْتَمَعَ: گوش فرا داد | الْأَنَادِمُونَ: پشیمان‌ها | ۲. نَدِمَ: پشیمان شد |
| الْغَفَّارُ: بسیار آمرزنده | ۹. غَفَرَ: آمرزید | الْمَعْمَلُ: کارگاه، محل کار | ۳. عَمِلَ: کار کرد |
| الْمَلَاعِبُ: ورزشگاه‌ها | ۱۰. لَعِبَ: بازی کرد | الْمَنْصُورَاتُ: یاری‌شدگان | ۴. نَصَرَ: یاری کرد |
| الصَّغْرَى: کوچک‌تر | ۱۱. صَغُرَ: کوچک شد | الْمَشْجَعَةُ: تشویق‌کننده | ۵. شَجَعَ: تشویق کرد |
| التَّدرِيسُ: درس دادن | ۱۲. دَرَسَ: درس داد | الْمَعِينُ: مشخص شده | ۶. عِينٌ: مشخص کرد |

● التمرین السادس: عَيْنِ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. برگرد

۱- مَدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مَدَارَاةٌ: مبتدا و مرفوع به ضمّه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ نِصْفٌ: خبر و مرفوع به ضمّه/ الْإِيمَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره

۲- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا و مرفوع به ضمه/عَاقِلٌ: صفت و مرفوع به ضمه/خَيْرٌ: خبر و مرفوع به ضمه/ صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: صفت و مجرور به کسره

۳- يَا حَبِيبِي، لَا تُقَلِّ كَلَامًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.

ای دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

کَلَامًا: مفعول و منصوب به فتحه/ الْحَقَّ: مستثنی و منصوب به فتحه

۴- الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

الْعِلْمُ: مبتدا و مرفوع به ضمه/ كَالنَّقْشِ: خبر از نوع جارّ و مجرور/ الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- أضعفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَن كِتْمَانِ سِرِّهِ.

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أضعفُ: مبتدا و مرفوع به شکل ضمه/ النَّاسِ: مضاف الیه و مجرور/ كِتْمَانِ: مضاف الیه و مجرور به حرف جرّ / سِرِّ: مضاف الیه و مجرور به کسره

● التَّمَرِينُ السَّابِعُ: أ. اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. بِرُكُودٍ

(اسمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ)

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ یوسف: ۵۲

بی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند فولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

ب. النَّفْسُ: اسم إن و منصوب به فتحه/ أَمَّارَةٌ: خبر إن و مرفوع به ضمه

۲- اعْلَمْ بِأَنَّ «خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ». أمير المؤمنين علي عليه السلام

بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

أ. خَيْرٌ (بهترین): اسم تفضیل/ أَقْدَمٌ (وزن أَفْعَلٌ، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

ب. خَيْرٌ: اسم أن و منصوب به فتحه/ الْإِخْوَانِ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ أَقْدَمٌ: خبر أن و مرفوع به ضمه

۳- «كَبُرَ الْحَمَقُ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ». أمير المؤمنين علي عليه السلام

بزرگترین حماقت، زیاده‌روی در ستایش و نکوهش است.

أ. أَكْبَرُ (وزن أَفْعَلٌ، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل / المَدْحُ / الذَّمُّ

ب. أَكْبَرُ: مبتدا و مرفوع به ضمه/ الْحَمَقُ: مضاف الیه و مجرور به کسره/ الْإِغْرَاقُ: خبر و مرفوع به ضمه

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ.^۳

طلب نیاز از نا اهلش بدتر از مرگ است.

أ. أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، بدتر): اسم تفضیل

ب. طَلَبٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه / أَشَدُّ: خبر و مرفوع به ضمه

۵- «فَمَنْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.» أمير المؤمنين علي عليه السلام

به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

أ. مَجْلِسٌ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعْلَمٌ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل

ب. مَجْلِسٌ: مجرور به حرف جر «عَنِ»

۶- «يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.» أمير المؤمنين علي عليه السلام

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستمدیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند.)

أ. الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول

ب. يَوْمٌ: مبتدا و مرفوع به ضمه / الْعَدْلُ: مضاف الیه و مجرور / يَوْمٌ: مجرور به حرف جر «مِنْ» / الْمَظْلُومُ: مجرور به حرف

جر «عَلَى»

ب. أَعْرَبُ مَا أَشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.

پاسخ در قسمت بالا گفته شد.

^۳ اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امیر المؤمنین علی علیه السلام است.